

تقابل اقتصادی ایران و آمریکا در منطقه از طریق کریدورهای تجاری

گفتگو با دکتر مجید شاکری، کارشناس دیپلماسی اقتصادی

ابزارها با افزایش فاصله جغرافیایی، کاهش پیدا می‌کند؛ بنابراین، ایران بر سر یک دوراهی جدی و اساسی قرارداد: پیروزی در اثر نشان دادن نوعی رفتار ایجابی، سیستمی و توسعه‌ای یا شکست در اثر اتکای صرف به ابزارهای ایدایی گذشته.

آمریکا از طریق باز چینی نیروهای خود در منطقه، به دنبال ایجاد کریدورهای اقتصادی جدید و ضربه به ایران یا تضعیف آن است. اولین محور نیز در مسیر کشور اردن، قرارداد که در واقع، قلب امنیتی یک محور اقتصادی و یک مسیر از جنس ژئواکونومی (جغرافیای اقتصادی) است و همچنین، یک کریدور توسعه (هند-ابراهیم) به حساب می‌آید. این کریدور از هند شروع شده و با گذر از امارات و شمال غربی عربستان (نئوم عربستان نه ریاض و حجاز) و اردن (به عنوان مرکز ثقل امنیتی این محور) به اسرائیل و یونان و در نهایت، به اروپا می‌رسد؛ بنابراین، ایران

آمریکا با اخراج از منطقه، به دنبال طراحی و پیاده‌سازی برنامه باز چینش نیروهای خود در خاورمیانه است؛ به طور مثال، نیروهای خود را از عراق خارج کرد و آن‌ها را به اردن منتقل نمود، این، یعنی ایجاد یک تجمع جدید در یک مفصل جدید و کشوری که ایران در آن، دستگاه امنیتی توانمندی مانند برخی کشورهای منطقه ندارد و امکان هم‌وردی با آمریکایی‌ها و ناامن‌سازی آنجا کمتر است. در صورتی که ایران، بتواند یک رویکرد ایجابی و بازیگری سیستمی نسبت به این برنامه یا حداقل در شرق فرات، داشته باشد، می‌تواند جایگزین این خلأ قدرت آمریکا در منطقه شود یا حداقل در شرق فرات، یک برنده مهم راهبردی گردد، اما اگر ایران، نتواند متناسب با خروج آمریکایی‌ها، ابزار سیستمی بسازد و نقشی فعال، ایفا کند و به همان ابزارهای ایدایی اکتفا نماید، نوعی شکست راهبردی حاصل خواهد شد؛ زیرا تأثیر این

با یک محور اقتصادی ایجابی که در طی زمان، همبستگی ساز بوده، مواجه است که یک پیوست امنیتی نیز دارد نه بالعکس (نه مواجهه با یک محور امنیتی که یک پیوست اقتصادی هم داشته باشد) و این، تفاوت بسیار مهمی میان این دو دیدگاه و مقوله است. آمریکا به طور هم‌زمان بر روی یک محور دیگر نیز رویکرد ایجابی دارد، هرچند به شدت محور قبل، از آن پشتیبانی نمی‌کند اما به واسطه اسراییل و ایفای نقش ترک‌ها برای ایجاد رخنه در راستای ناتو (در حیات خلوت روسیه)، حضور دارد یا حداقل، رویکرد تأیید آمیز نسبت به آن دارد. این محور، محور لاجورد است، یعنی مسیری که ترکیه، نخجوان، کریدور زنگزور - که نبرد چندلایه نسبت به آن وجود دارد - آذربایجان، دریای خزر، ترکمنستان و ازبکستان را به یکدیگر متصل می‌کند و در نهایت، به چین می‌رسد. آمریکا از طریق دو محور فوق، دو کریدور شرقی به غربی در شمال و همچنین،

جنوب جغرافیایی جهان ایجاد کرده است تا ضمن ایجاد هم‌آوایی بین اعراب و اسراییل یا تقویت هند برای مهار چین، هم‌زمان دو کریدور کنترل شده در اختیار چینی‌ها برای ارتباط با اروپا قرار دهد (به طور عمد، تلاش می‌کند چین را در هر دو کریدور دخالت دهد و به نوعی درگیر کند) تا علاوه بر سرمایه‌گذاری و حصول منفعت از آن‌ها، این ارتباط در یک بستر امنیتی کاملاً کنترل شده و تحت هژمون آمریکا قرار گیرد. اهمیت این نوع دیدگاه و رویکرد آمریکا نسبت به قبل از وقوع جنگ اوکراین، بیشتر شده زیرا مسیر مستقل چینی‌ها به سمت اروپا در روسیه (با توجه به مسدود شدن مرزهای غربی روسیه)، بسته شده و آمریکا در عمل، از انحصار عمل در ارتباط میان چین و اروپا، برخوردار شده است که دستاورد بسیار با اهمیت و استراتژیکی محسوب می‌شود. آمریکا علاوه بر کریدورهای فوق، یک کریدور دیگر نیز در

میان جغرافیای جهان، در نظر گرفته که به لحاظ جغرافیایی، برایش معنادار است اما به لحاظ اقتصادی، وابستگی چندانی بدان ندارد. این محور از افغانستان شروع می‌شود و با گذر از ایران و عراق، به سوریه، لبنان، دریای مدیترانه و اروپا خواهد رسید و در واقع، ارتباط میان چین و اروپا را ایجاد می‌کند. حساسیت آمریکا نسبت به این محور، صرفاً به دلیل وجود ایران است و هژمونی امنیتی در آن ندارد، یعنی در صورت نبود ایران، آمریکا به این محور نیاز ندارد، زیرا اکنون نیز از هژمونی لازم در عراق و سوریه برخوردار بوده و در لبنان نیز از طریق رویکرد سلبی و حذفی توانسته است، وارد شود (برخلاف رویکرد ایجابی که تا قبل از پیمان طایف وجود داشت). استراتژی آمریکا نسبت به این محور میانی، ویران‌سازی است؛ زیرا اولاً مسیر دسترسی چین به اروپا، از محور میانی بسته خواهد شد، چون کریدور صرفاً از جنس راه نیست که به صرف حضور



جغرافیایی یا حتی کشیده شدن خط ریل آهن، تشکیل شود بلکه راه، صرفاً یکی از لایه‌های آن است و لایه‌های بالاتر آن، به ترتیب عبارت است از وجود جمعیت در طول راه و همچنین، امکان تعیین وجود یک زنجیره ارزش افزوده تولید در طول این مسیر. انتخاب استراتژی ویران‌سازی، عملاً مانع از ایجاد کریدور میانی خواهد شد و دسترسی چین به این محور را سخت یا غیرممکن خواهد کرد (همان‌طور که هدف آمریکایی‌ها از تحریم‌های سال ۹۸ و نیز به‌طور خاص سال ۹۹، این بود که ارتباط میان ایران و چین را هزینه‌ساز کنند و تلاشی برای فشار آوردن به رابطه میان ایران و چین بوده نه صرفاً تحمیل هزینه به اقتصاد ایران)؛ ثانیاً راه‌اندازی و فعال‌سازی دو محور در شمال و جنوب، نیاز به ویران کردن کریدور میانی دارد، زیرا تمرکز رویکرد آمریکا در محور شمال (همان ترکیه)، بر زنجیره ارزش افزوده تولیدات کارخانه‌ای است لذا

نابودی یا کاهش توان تولید کارخانه‌ای ایران (به عنوان یکی از قدرت‌های تولید کارخانه‌ای در خاورمیانه و همچنین، یکی از عوامل اصلی پایداری نسبی ایران در مقابل تحریم‌ها براساس سنت توسعه ایران، مبتنی بر سده ۴۰ و تقویت آن در دهه ۷۰ و ۸۰)، اهمیت فراوانی دارد. رویکرد آمریکا در محور جنوب نیز بر خدمات، به خصوص حوزه IT و همچنین، تجارت سنگ‌های گران بها خصوصاً الماس متمرکز شده است و ویران‌سازی ایران به منظور نیاز به منابع انسانی آن برای بخش ارزش افزوده خدمات محور اهمیت دارد. براساس مطالب فوق، رویکرد آمریکا از حضور در منطقه و نزدیک بودن به ایران، در حال تبدیل شدن به ویران و له کردن ایران میان دو محور اقتصادی بوده که به سرعت در حال شکل‌گیری است. براین اساس، اگرچه فشار امنیتی ایران در اخراج آمریکا در منطقه، مؤثر بوده اما آمریکا در حال خروج از

کشورهایی است که می‌خواهد سیاست ویران‌سازی را نسبت به آن، پیاده کند که در واقع، مقدمه وارد کردن فشار بر نقاط ضعف ایران بوده که در دوران تله تحریم (حدود ده سال اخیر)، خود را نشان داده است. طبق این دیدگاه، واکنش متقابل ایران، چگونه باید باشد؟ اولین و مهم‌ترین ضرورت این است که تصور ایران از تحریم‌ها و اقدامات آمریکا، باید تغییر کند و نباید آن‌ها را صرفاً از جنس امنیتی تلقی کند، زیرا در این صورت، پاسخ و واکنش جمهوری اسلامی نیز محدود به اقدامات امنیتی، نظامی یا سیاسی (مانند افزایش ذخیره هسته‌ای، پرتاب موشک، مذاکره و...) خواهد شد. ایران باید از این ابزارهای خوب، در موقعیت خوب (زمان و مکان مناسب) نیز استفاده کند، هر چند در هر حال، مغز واکنش صحیح نسبت به سناریوی چندلایه‌ای که از سوی آمریکا با دقت و تدبیر

ایجاد شده است، نمی‌تواند صرفاً چنین چیزهایی باشد. اکتفای ایران به اقداماتی غیر از ژئواکونومی، موجب خواهد شد که در تله تحریم باقی بماند و محورهای بالا و پایین آن، صلبیت پیدا کند. همچنین، کشورهای محور مقاومت، برای فرار از استراتژی ویران‌سازی ایران توسط آمریکا، تلاش خواهند کرد تا حد ممکن، از ایران فاصله بگیرند یا حداقل خودشان را در یکی از محورهای شمال یا جنوب تعریف کنند. پاسخ شایسته ایران نسبت به این رویکرد، نمی‌تواند منطق و راهکاری غیر از جغرافیای سیاسی داشته باشد و پاسخ بسیار هوشمندانه به ضعف و شکست امنیتی آمریکا در خاورمیانه، باید از همان جنس یعنی ژئواکونومی باشد. ایران باید درک کند که مهم‌ترین مقوله امنیتی امروز، اقتصاد است و داشتن نگاه کریدوری، این امکان را ایجاد خواهد کرد تا نگاه اقتصادی به امنیت داشته باشیم؛ بجای

اینکه به اقتصاد، نگاه امنیتی داشته باشیم.

به دنبال اخراج آمریکا از منطقه، باید آمریکا را از ایران نیز اخراج کرد، به خصوص در شرایطی که آن‌ها به دنبال نوعی انحصار تأمین اقلام کالاهای اساسی ایران بخصوص ذرت، کنجاله، سویا و... هستند و می‌توانند از طریق این ابزار با تنظیم میزان دسترسی ایران به آن‌ها، رفتارهای اساسی‌اش را کنترل کنند (همان‌طور که در ۴ سال گذشته دیده شده است). واقعیت این است که نوعی اکوسیستم حول انحصار آمریکا در حوزه خرید کالای اساسی ایران در پنجاه سال گذشته (از قبل انقلاب)، ایجاد شده، یعنی این انحصار دارای جنس و نفوذ ریشه‌دار در دستگاه حاکمیت اجرایی است و صرفاً با یک اقدام ساده، قابل رفع نیست اما نقطه ضروری و با اولویت است که هر چه زودتر باید آغاز و انجام شود.

در صورتی که آمریکا حتی بعد از خروج از منطقه، اقدام خاصی انجام نمی‌داد، لازم بود ایران به

عنوان یک اقدام فوری (حتی ضروری تراز جراحی اقتصادی مد نظر دولت)، سهم خود را از محور مقاومت ارتقاء دهد و آن را به یک فهم کریدوری تبدیل کند. در حال حاضر، ایران با یک بحران بسیار مهم یعنی حساب تجاری فوق‌العاده مثبت با اعضای کشورهای محور مقاومت مواجه است؛ به‌طور مثال، ایران دارای تراز تجاری مثبت با عراق است و در عمل، راهی به جز تسویه آن با درهم امارات وجود ندارد و از این منظر، اقتصاد ایران تحت فشار امارات خواهد بود؛ بنابراین، صادرات بیشتر ایران به این کشورها (عراق، سوریه، افغانستان و...)، صرفاً میزان وابستگی ایران به امارات را افزایش خواهد داد و عمیق‌تر خواهد کرد. در نتیجه، ایران چاره‌ای جز صفر کردن تراز پرداختی خود با این کشورها از طریق سرمایه‌گذاری مازاد بستانکاری ایران در حساب جاری این کشورها نخواهد داشت و مثبت بودن حساب تجاری را باید با منفی شدن حساب سرمایه،

پاسخ دهد تا حساب پرداخت به‌طور کامل صفر شود.

در پایان از مباحث فوق، به‌طور خلاصه چنین می‌توان نتیجه گرفت که اولاً ضرر خروج آمریکا از منطقه، بدون اینکه ایران بتواند با یک برنامه ایجابی سیستمی، جایگزینی برای آن طراحی و اجرا کند، بیشتر خواهد بود؛ ثانیاً اخراج آمریکا از خاورمیانه، باید از اخراج آمریکا از ایران شروع شود اما جمهوری اسلامی هنوز در این مرحله قرار ندارد؛ ثالثاً ایران در صورتی که به معنای واقعی، بخواهد نقش سیستمی ایفا کند باید برنامه توسعه افغانستان، سوریه و عراق را با لحاظ تفاوت‌های میان این سه کشور، در برنامه توسعه خود ادغام کند و حتماً باید راهبر توسعه منطقه شود.